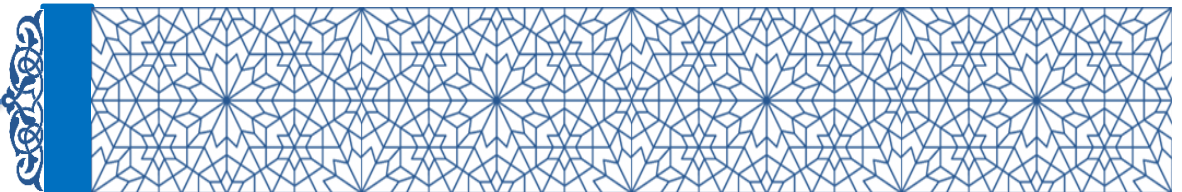


راه های نفوذ شیطان و چگونگی مقابله با آن ها

نمبر هشتم





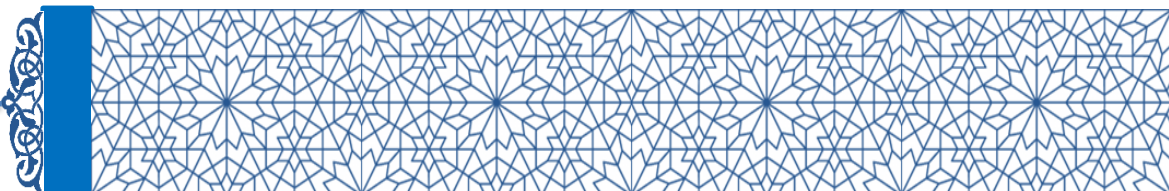


در جلسات اخیر درباره هدف شیطان، راه های نفوذ او و شگردهایی که برای گمراه کردن انسان ها به کار می گیرد، بحث کردیم. هدف کلی را خود شیطان گفته بود؛ "وَلَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ" [۱] لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. [۲] درباره زمینه های فعالیت شیطان نیز حدود بیست عنوان در آیات قرآن آمده است که به برخی از آنها اشاره کردیم. طرحی ذهنی پیشنهاد دادیم و گفتیم به این ترتیب می توان فعالیت های شیطان را دسته بندی کرد. هدف اصلی شیطان این است که انسان را از قرب خدا و رحمت های بی پایان او باز دارد. رحمت های خدا از راه بندگی و اطاعت خدا حاصل می شود. این همان صراط مستقیم است. [۳] این راه از این جا شروع می شود که انسان اعتقادات صحیحی داشته باشد و توحید برایش ثابت باشد، صفات خدا را بشناسد و بداند که هدف خدا از آفرینش انسان و تدبیر این عالم چیست. به دنبال اعتقاد به توحید، اعتقاد به معاد و نبوت می آید. این بخش مربوط به عقاید و شناخت انسان است.

بخش دیگر از فعالیت های شیطان مربوط به صفات اخلاقی انسان است که منشأ فساد می شود و مهم ترین آنها کبر، عجب و حسد است. او تلاش می کند این رذایل را در انسان تقویت و ثابت کند. خودش نیز در اثر همین صفات بود که از درگاه الهی رانده شد. سپس نوبت به دستورات عملی اسلام از مسائل فردی گرفته تا خانوادگی، اجتماعی و بین المللی می رسد که شیطان سعی می کند در آنها نیز انحراف ایجاد کند تا مردم حقیقت و کیفیت اجرای احکام را نشناسند.

در جستجوی طرحی عملی

این طرحی ذهنی برای روشن شدن رابطه بین این مسائل بود؛ عقاید زمینه ساز رفتارهای ثابت و خلیقات انسان است و آنها زمینه ساز رفتارهای خاص فردی و اجتماعی انسان می شوند. اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا می توان این مسائل را به همین ترتیب در زندگی پیاده کرد؟ آیا می توانیم عمر انسان را به سه بخش تقسیم کنیم و بگوییم می بایست در یک بخش برای اعتقادات، بخش دیگر برای اخلاق و بخش دیگر برای احکام عملی کار کرد؟! در طرح ذهنی ترتیبی منطقی بین اعتقادات، اخلاق و رفتار حاکم بود، آیا این صحیح است که بگوییم ما نیز باید عمرمان را به سه بخش تقسیم کنیم تا بتوانیم با شیطان مبارزه کنیم و راه مستقیم الهی را بییماییم؟!



روشن است که این کار عملی نیست و از چند جهت این طرح ذهنی با دوره‌های زمانی زندگی انسان قابل تطبیق نیست. نوجوانی چهارده - پانزده ساله را فرض کنید که می‌خواهد به این روش عمل کند. او باید حدود بیست سال فقط در عقاید کار کند و علوم مربوط به این قسمت را بیاموزد. این علوم شامل کلام و فلسفه و هم‌چنین ادله نقلی مورد نیاز جهت اثبات عقاید فرعی می‌شود. همه این‌ها را باید بیاموزد تا بعد از بیست سال اعتقادات محکمی داشته باشد و بتواند با شیطان در این جهت مبارزه کند! اولاً آموختن همه این علوم برای این نوجوان میسر نیست؛ تحصیل این علوم نیازمند مقدمات بسیاری است که قبل از شروع آن باید به آن‌ها پرداخته باشد. به‌خصوص که بسیاری از این مسائل از پیچیده‌ترین مسائل علمی است که حتی افراد متوسط نیز توان حل درست آن‌ها را ندارند. کمابیش درباره این مسائل اختلافاتی هم بین بزرگان وجود دارد و حل برخی از آن‌ها نیازمند کسانی مانند ابوعلی سینا و صدرالمآلهین است. بنابراین در آن سن، ورود در این علوم، بدون مقدمه امکان ندارد. اگر بگویید تحصیل مقدمات نیز واجب است، این اشکال مطرح می‌شود که اگر در فرصت تحصیل مقدمات، شبهاتی به او القا شد، چگونه به آن‌ها پاسخ دهد؟ او هنوز این علوم را یاد نگرفته است تا بتواند پاسخ این شبهات را بدهد و در اثر این شبهات ممکن است اعتقاداتش به خطر بیفتد و به شک و یا انکار بعضی از حقایق مبتلا شود و درحالی که هنوز دوره اعتقاداتش تمام نشده، دینش از دست برود! حتی اگر فرض کنیم در شرایط خاصی این برنامه برای چند نوجوان - که برای مثال، در خانواده‌ای اهل علم بزرگ شده، در محیط علمی قوی هستند و مشکلات زندگی ندارند و... - میسر باشد، اما برای همه مسلمان‌ها در همه اقطار عالم و با فرهنگ‌های مختلف امکان اجرا ندارد.

اکنون که روشن شد این طرح عملی نیست این سؤال مطرح می‌شود که چه باید بکنیم و از کجا باید شروع کنیم؟ از هر کدام از این مراحل نیز که شروع کنیم، باز بعضی از این مشکلات پیش می‌آید. فرض کنید ابتدا از فقه شروع کنیم. کسی که اعتقاداتش نسبت به نبوت و امامت و... هنوز ثابت نیست، فقه را بر چه اساسی می‌آموزد و برای خودش اثبات می‌کند؟ مشکل دیگری که برای همه این مراحل وجود دارد انحرافات اخلاقی است که گاهی به وجود می‌آید و مانع می‌شود که انسان همان مرحله را نیز به پایان برساند. بسیار دیده شده است که کسانی در ضمن دوران تحصیل‌شان، از مسیر منحرف شده و به فسادهای اخلاقی مبتلا شده‌اند. اگر بنا باشد که انسان به این ترتیب عمل کند

و در طول دو دهه، ابتدا مسایل اعتقادی را تثبیت و سپس به مسائل اخلاقی پردازد، در طول این زمان فساد اخلاقی زندگی اش را تباه می کند و نوبت به اصلاح بقیه مسایل نمی رسد.

پیچیدگی و تنوع نیازهای انسان

اگر درباره زندگی انسان و تحولات فکری و اعتقادی و رفتاری او واقع بینانه ببینیم، متوجه می شویم این گونه نیست که این مراحل از لحاظ زمانی در خطی مستقیم قرار گرفته باشند. از همان ابتدا وقتی می خواهیم به دنبال مسائل اعتقادی برویم، بسیاری از چیزها در موفقیت ما تأثیر دارد. یکی از مسائل استعداد انسان است که در افراد بسیار متفاوت است و برخی اصلاً به این گونه بحث ها علاقه ای ندارند. مسأله دیگر شرایط خانوادگی است؛ نوجوانی را فرض کنید که می خواهد در رشته ای از علوم و تحقیقات متمرکز شود، اما پدر و مادرش مخالف هستند و محیط خانه برای این فعالیت او مساعد نیست و بالطبع پیشرفتی نیز نخواهد کرد. به هر حال دیر یا زود احتیاج به ازدواج دارد. ازدواج نیز شرایطی دارد؛ باید انسان امکانات مادی داشته باشد، نیازمند مسکن است. حتی انتخاب همسر نیز دارای شرایطی است. بنابراین وقتی انسان واقع بینانه به زندگی بشر نگاه می کند، قطع پیدا می کند که مسیر انسان از تولد تا مرگ یک خط مستقیم نیست که از یک نقطه شروع شود و مثل تصاعد اعداد پیش برود.

زندگی انسان شاخه های متعددی دارد. بخشی از ساختمان روح انسان مربوط به قوه عاقله و فکر و اعتقادات اوست، بخشی از آن مربوط به احساسات و عواطف اوست که همین نیز شاخه های متعددی دارد، بخشی نیز مربوط به نیازهای جسمانی اوست؛ ابتدا نیازهای طبیعی مثل گرسنگی، تشنگی و سرما و گرماست، سپس نیازهای جنسی و خانوادگی نیز به دنبال آن می آید. این ها بخش دیگری از نیازهای انسان است که به مسائل اعتقادی ربطی ندارد. حتی شمارش این مقولات نیز آسان نیست که بگوییم انسان باید در چند بخش کار کند. به عنوان مثال فرض کنید که انسان باید در ده زمینه فعالیت کند. آیا می توان گفت ما باید طرحی بریزیم که از همان ابتدا در ده زمینه کار کنیم، چون هر کدام از این ها راه مستقلى است و انسان باید در آن پیش برود؟ از یک طرف باید به دنبال تربیت بدنی برود تا بدنش قوی شود. از طرف دیگر باید به دنبال معالجه بیماری ها و مسائل پزشکی و حفظ سلامتی خود باشد. روشن است که برای تأمین این نیازها، انسان نیازمند کار است؛ باید شغلی پیدا کند و درآمدی داشته

باشد. این نیز بخش دیگری است. هر کدام از این‌ها بخش جداگانه‌ای است که انسان باید به صورت مستقل به آن‌ها پردازد. این طرح نیز ممکن نیست؛ زیرا هیچ انسانی این ظرفیت را ندارد که در یک زمان در ده مقوله کار کند. ذهن انسان چنین ظرفیتی ندارد و شرایط زندگی نیز این طور برایش فراهم نمی‌شود.

افزون بر این، مسأله دیگری وجود دارد که ما از آن غفلت داریم و آن رابطه‌ای است که بین خود این مقولات وجود دارد. برای مثال، یکی از کارهایی که انسان از روز اول تکلیفش باید انجام دهد، این است که احکام شرعی‌اش را یاد بگیرد. حال اگر او فقط به دنبال مقولات دیگر باشد و این‌ها را رعایت نکند، آیا در قسمت‌های دیگر موفق می‌شود؟ بسیاری از احکام شرعی است که اگر انسان رعایت نکند، هم به سلامتی‌اش لطمه می‌خورد، هم تمرکز روحی‌اش گرفته می‌شود و پیشرفتی نمی‌تواند بکند و هم زمینه پذیرش اجتماعی برای مشارکت و پیشرفت در گروه‌های مختلف برایش حاصل نمی‌شود.

رابطه ایمان و عمل

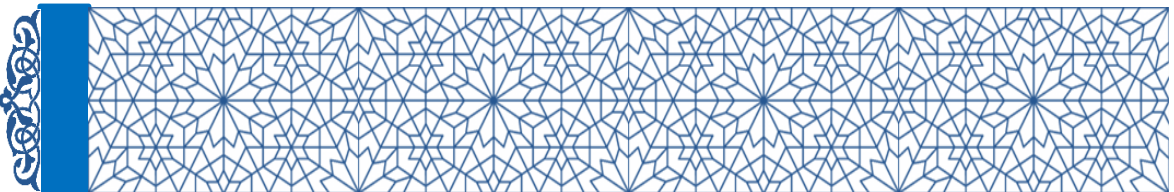
عمل و ایمان انسان با هم ارتباط دارند. اگرچه این‌ها از دو مقوله هستند و ایمان مربوط به قلب و عقل انسان است و عمل به بدن و رفتارهای عملی انسان مربوط می‌شود، اما همیشه انسان آمادگی پذیرش حق را ندارد. آلودگی‌های روحی که در اثر رفتارهای شیطانی و گناه پیدا می‌شود مانع می‌شود انسان ایمان درستی داشته باشد؛ حتی اگر علم آن را کسب کرده و عقایدش را نیز تقویت کرده باشد. ارتباط رفتار با اعتقاد و ایمان مسأله‌ای بسیار مهم است که علما درباره آن کتاب‌ها نوشته و بحث‌ها کرده‌اند. قرآن نیز به صراحت عاقبت گناهکاری را کفر معرفی می‌کند؛ "ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ" [۴] گناه ربطی به اعتقاد ندارد، اما اگر کسی گناهکار شد، کم‌کم نسبت به اعتقاداتش نیز سست می‌شود، سپس شبهات به این تردید ضمیمه می‌شود و کم‌کم به انکار می‌رسد. همچنین اگر کسانی صفای نفس داشته و خودشان را در حدی که می‌توانسته‌اند، پاک نگه داشته باشند، وقتی در معرض حق قرار می‌گیرند، به آسانی آن را می‌پذیرند. این مسأله نیز مثال‌های تاریخی فراوانی دارد. قرآن نیز می‌فرماید: "لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا



يَسْتَكْبِرُونَ* وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنْ الْحَقِّ؛ [۵] در بین همه مذاهب مختلفی که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشتند، خداوند می فرماید: از لحاظ محبت نزدیک ترین مذاهب به شما مسیحی ها هستند؛ زیرا آن ها اهل عبادت و ترک دنیا هستند و اهل تکبر نیستند. از آن جا که اهل استکبار نبودند، وقتی آیات قرآن برایشان قرائت می شد، اشک از چشمان شان جاری می شد؛ با این که هنوز مسیحی بودند و اسلام را قبول نکرده بودند. همین که می فهمیدند این مطلب درستی است، از شوق این که حق را شناخته اند اشک از چشمان شان جاری می شد. [۶] این رابطه ای است که بین رفتار و آمادگی برای پذیرش اعتقاد صحیح و ایمان آوردن وجود دارد.

عکس این رابطه نیز درباره دنیاپرستان، لذت پرستان و خودپرستان و کسانی که خودشان را یک سر و گردن بالاتر از دیگران می دانند، مطرح است. می گفتند: "نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ"؛ [۷] ما پسران خدا هستیم و با مردم دیگر فرق داریم. اکنون نیز یهودیان چنین چیزی در ذهن شان است و کمابیش به آیات تحریف شده تورات استشهاد می کنند و می گویند: اصلاً مقصود اصلی خلقت انسان همین بنی اسرائیل بودند و آن های دیگر طفیلی اند. می گویند: "لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ"؛ [۸] ما هیچ وقت جهنم نمی رویم، خیلی گناه بزرگی کرده باشیم، چند روزی عذاب می کشیم.

بین رفتار و ایمان و عقاید رابطه ای زیگزاگی برقرار است؛ هر قدر ایمان قوی تر باشد، در عمل بیشتر اثر می گذارد. وقتی این ایمان اثر کرد، اگر انسان همت کند و عمل مناسب آن ایمان را انجام دهد، بر ایمانش افزوده می شود. وقتی ایمان افزوده شد، باز اقتضا می کند که عمل بهتر شود و همین طور این دو به صورت زیگزاگی در همدیگر اثر می کنند و انسان را به مقام اولیای الهی نزدیک و نزدیک تر می کنند. بنابراین، این مقولات با هم ارتباط دارند و ما نمی توانیم هر کدام از این ها را جدا جدا در نظر بگیریم. تقویت یکی باعث تقویت دیگری می شود و تضعیف یکی باعث تضعیف دیگری می شود. یکی از مصادیق این ارتباط مسأله حبط عمل است که در آیات قرآن نیز به آن اشاره شده است. گاهی انسان مدت ها زحمت می کشد و کاری را انجام می دهد، گاهی یک عمر در یک مسیر زحمت می کشد و تمام توانش را صرف می کند، اما سر یک بزنگاه به همه آن ها پشت پا می زند و آن ها را هدر می دهد؛ "وَحَبَطَ مَا صَنَّوْا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ" [۹] یکی از مصادیق حبط عمل، بی ادبی





نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله است که در قرآن به آن اشاره شده است و ما کمتر به آن توجه داریم. می فرماید: "إِنَّ الَّذِينَ ينادُونَكَ مِنَ وَّرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ"؛ [۱۰] برخی از عرب ها بی ادب بودند و وقتی با پیامبر کار داشتند از پشت دیوار خانه حضرت، ایشان را صدا می زدند که آهای محمد صلی الله علیه و آله بلند شو بیا بیرون کارت داریم! قرآن می فرماید: این بی ادبی باعث می شود که اعمال شان حبط شود. همان طور که توبه باعث می شود گناهان گذشته انسان آمرزیده شود، بعضی از گناهان نیز اعمال گذشته را باطل می کند. یکی از این گناهان ارتداد است. به کسی که در آخر عمر مرتد شده، نمی گویند که تو هفتاد سال عبادت کرده ای، هفتاد سال به بهشت برو و چون چند دقیقه مرتد شده ای، یک سری هم به جهنم بزن! وقتی انسان مرتد شود، همه اعمال هفتاد ساله اش باطل می شود، همان طور که وقتی انسان توبه می کند، در صورت قبولی توبه، همه گناهان هفتاد ساله اش آمرزیده می شود. بعضی از کارهای خوب افزون بر این که در پیشرفت معنوی انسان مؤثر است، نتایج خوب مادی نیز دارد؛ برای مثال، صلّه رحم باعث می شود که روزی انسان زیاد شود؛ احسان به والدین بلاها را از انسان دور و توفیقات او را زیاد می کند. بنابراین تمام شئون زندگی انسان به هم پیوسته است و همه در هم تأثیر و تأثر دارد. حتی دامنه این ارتباطات به قبل از تولد انسان نیز می رسد. رفتار پدر و مادر در زندگی انسان اثر می گذارد و رفتار خود این فرد در آینده و زندگی فرزندانش اثر گذار است.

تأثیر عوامل غیر اختیاری

افزون بر این که کل شئون زندگی یک فرد، با هم ارتباط دارد و در هم اثر می گذارد، رفتار این فرد دارای ارتباط و تأثیر و تأثر با انسان های دیگر نیز است. افزون بر این، تمام ذرات عالم با هم مرتبط هستند؛ گذشته، حال و آینده انسانی و غیر انسانی فرد و جامعه، ایمان و کفر و مسائل مادی و معنوی آنها همه با هم ارتباطاتی دارند که ما از آن غافلیم. گاهی انسان می بیند که میلش به کار خوبی می کشد و گاهی می بیند هر چه می کند دستش به سوی کار خیر نمی رود. این حالت بی جهت نیست و مجموعه عواملی است که زمینه انتخاب را در هر لحظه برای هر کار فراهم می کند و آن تصمیم برای انجام کار است که می تواند سرنوشت انسان را تغییر دهد. انسان ساخته همان تصمیم هایی است که در شرایط مختلف و تحت تأثیر عوامل مختلف می گیرد. اگر حساب کنیم یک صدم این عوامل در اختیار ما نیست. همه این عوامل تأثیراتی در یک دیگر می گذارند و زمینه هایی برای اشخاص فراهم

می کنند که در یک آن تصمیم بگیرند یک کار را انجام دهند یا ندهند. "الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا"؛ [۱۱] همه مرگ و زندگی برای این است که زمینه امتحان من و شما فراهم شود.

قرآن؛ طرح خدا برای تربیت انسان

کسی را فرض کنید که بداند همه انسان‌ها از ابتدا تا آخر چه روابطی با چه اشخاص و با چه مسائلی خواهند داشت و چه تأثیر و تأثراتی در همدیگر می گذارند و براساس این علم، طرحی تربیتی برای انسان‌ها بریزد. آیا این طرح نمی تواند راهنمایی برای ما باشد؟! آیا خدا نمی داند که هر کدام از ما چه تقدیراتی داریم، با چه کسانی ارتباط پیدا خواهیم کرد، چه عواملی در ما اثر می گذارد و ما چه می توانیم بکنیم؟ آیا فکر می کنید اگر خداوند بخواهد بر اساس همین علم عام جامع شامل خودش، طرحی برای تربیت ما بریزد، بهتر از قرآن می شود؟! قرآن کتابی نیست که ابتدا از فکر و معلومات شروع کند، سپس در سوره‌های بعدی به اخلاقیات پردازد و پس از آن عبادات فردی و اجتماعی را مطرح کند. در قرآن همه چیز در هم تنیده است و هیچ جای آن نیست که فقط یک بعد انسان را در نظر داشته باشد.

ما معتقدیم که نازل کننده قرآن به همه معلومات علم دارد و از باب محبت و لطفی که به همه بندگان دارد، می خواهد بهترین راه زندگی را همه بندگان یاد بگیرند و انتخاب کنند. خداوند بخل ندارد و در این کتاب به ترتیب بهترین چیزهایی را گنجانیده است که امکان داشته است در نسخه‌ای تهیه شود تا براساس آن بیشترین انسان‌ها بهترین استفاده را بکنند و به عالی ترین مقامات برسند. این که می بینید این قدر تأکید می شود که در ماه مبارک رمضان دست کم یک ختم قرآن بخوانید، برای این است که مروری روی همه قرآن داشته باشید؛ زیرا همه این‌ها در هم تأثیر و تأثر دارد، ضعف و شدتش در یکدیگر اثر می گذارد، فهم یکی به فهم دیگری کمک می کند، اگر ما برای یک بُعد آمادگی داشته باشیم، در سوره دیگر بُعد دیگر را با مطلب دیگری به ما می فهماند. این است که سفارش می شود که دست کم سالی یک بار مروری روی همه قرآن داشته باشیم که با همه ابعاد زندگی ما سر و کار دارد. فکر می کنید اگر چیزی بهتر از این ممکن بود خداوند مضایقه می کرد؟! پس قدر این قرآن را بدانیم! در انبوه رفتارها و سناریوهایی که می توان برای زندگی انسان فرض کرد، بهترین نقش



اختیاری که ما می توانیم برای تکامل خودمان بازی کنیم، راهی است که قرآن به ما نشان می دهد. هر قدر معرفت ما به قرآن بیشتر باشد، بهتر می توانیم از این ارتباطات استفاده کنیم و از هر آیه ای در جای خودش بهره ببریم. وقتی از همه قرآن به بهترین صورت می توانیم استفاده کنیم که همه قرآن را درست فهمیده باشیم.

ائمه معصوم و تبیین قرآن

نکته دیگر این که قرآن به تنهایی مشکل ما را حل نمی کند. قرآن به منزله نسخه پزشک یا کتاب طب است که همه چیز را بیان کرده و ارتباطات را با هم نشان داده است، اما داشتن یک کتاب طب برای معالجه دردها کافی نیست. درمان نیازمند شناخت مزاجها و شرایط مختلف و چگونگی ترکیب داروها برای درمان مؤثرتر است. این پزشک است که به ما نشان می دهد که امروز باید چه کار کنیم تا این بیماری برطرف شود. خداوند ابتدا خود پیغمبر اکرم و سپس ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین را برای این کار تعیین کرده است. "وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ"؛ [۱۳] این که این کتاب در دست مردم باشد، به تنهایی کافی نیست، یک معلم نیز می خواهد. خداوند از این نیز مضایقه نکرده است و بهترین خلقش را برای این کار انتخاب کرده است. بنابراین بهترین راهی که ما می توانیم برای تربیت خودمان انتخاب کنیم، انس بیشتر با قرآن، فهم معارف قرآنی و سپس استفاده از فرمایشات اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین و سیره عملی آنهاست.

[۱]. حجر، ۳۹.

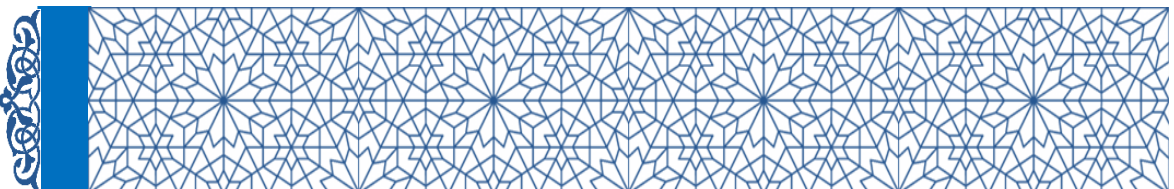
[۲]. اعراف، ۱۶.

[۳]. وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (یس، ۶۱).

[۴]. روم، ۱۰.

[۵]. مائده، ۸۲-۸۳.

[۶]. بنده خودم نمونه این حالت را در ریودوژانیرو پایتخت برزیل دیده ام. روزی ما را برای سخنرانی در کلیسایی در این شهر دعوت کرده بودند. مخاطبان همه کشیش و اسقف بودند و در قسمت عقب سالن نیز زنان راهبه نشسته بودند. من آنجا درباره نظر اسلام درباره حضرت عیسی و مسیحیت صحبت می کردم و پیرمردها و ریش سفیدها اشک از چشمانشان می ریخت.





[۷]. مائده، ۱۸.

[۸]. آل عمران، ۲۴.

[۹]. هود، ۱۶.

[۱۰]. حجرات، ۴.

[۱۱]. ملک، ۲.

[۱۲]. انعام، ۵۹.

[۱۳]. نحل، ۴۴.

